

♦ سیایش جمادی

دیگران تا آنجا که مقدر بوده است درباره فرید که شخصاً هیچ میراث مکتوب و منجمی از اندیشه‌های خود باقی نمانده است گفته و نوشته‌اند. فرید را از سوی جامع‌الحکمتین و از سوی دیگر فیلسوف شافعی خوانده‌اند و درباره هیچ کدام توضیحی به قدر کفایت مجرب کننده نداده‌اند. از آن توجه ناشده‌تر، توضیح این گزاره است که وی در اوایلین سال‌های عمرش در هم‌چنین روز

می‌دیده گویی مقدر آن بوده که نسل امروز آن مرحوم را نه از آثار خودش بل از آنچه در بارش می‌گویند بشناسد. بد فرید نه جامع‌الحکمتین بود و نه فیلسوف. نه اینکه دانش او از دریای معارف اسلامی کم بوده و نه اینکه کم فلسفه‌های غربی را دریافته باشد. بر عکس در این دو قلمرو، نه فقط داشته‌ها بل شیوه تماس او نیز طرفه‌بی سابقه و خلافت بود و آزمندانه و با شور و شوقی خستگی‌ناپذیر مطالعه می‌کرد اما اینکه بگوییم جامع دو

قیلوس حکمت و معرفت بود نه تن به اثبات می‌دهد و نه اثبات آن گره از کار فروستی می‌گشاید. اساساً مؤلفه‌های فکری فرید نیز سایر امور اثبات‌ناشدنی‌ای که فلسفه آنها را بر نمی‌تابد می‌چرخند یا این مؤلفه‌ها با کلیت دسترس‌ناپذیر خود هر گونه نفی و اثباتی را پیشاپیش خنثی‌ساز می‌گرداند. مثالی برینها اسم‌های تاریخی‌ای چون کیهان‌مداری، یونان باستان، خداگذاری، قرون وسطی و بشرمداری

عصر مدرن گویای همه چیزند و در عین حال هیچ چیزی را پس از آن نمی‌کنند. لسیچگر نیز در کتاب «فول مغرب زمین» تاریخ را به هزاره‌هایی یا صورت‌نوعی چهارپینی خاص خود تقسیم می‌کند. هر دو در حالی که جامع هیچ حکمتی لقب نگرفته است. درباره آثار هنری، معماری و علمی هر هزاره‌ای، اطلاعات گسترده و خیره‌کننده‌ای تا این‌ترین جزئیات گرد آورده است تا خواننده را مجلب کند که مثلاً جهان‌بینی مازیک یا دینی نقش خود را در همه چیز هزاره مازیک حک کرده‌است.

وقتی که اسم و صورت نوعی‌های به نام اومانیسم یا خودبینی‌های بر جهان معلق به که غرب و شرق غریزه‌ها به مبدای یونانی زده و متغیر یک زده است - خیمه می‌زند به نحو نمادین و مرجعیت خشک و تفسیری نیز بالاتر از این اسم و صورت تنق می‌فکند که پیشاپیش با آنها ماتی چون علم‌زدگی، غریزه نامستحسن، مکر لیل و نهار زدگی، استبداد پندگی، اشموز کزدگی، هیروزی و امروزی، مقسومی و صهیونی، مسوخت و سوز کتیب خودبینی و امراض و تحفظات‌های دیگر، حکم انعام همه را در محکمه غیابی صادر کرده‌است. حق داریم که با عرض پسوزش، منش اخلاقی فرید را با سلوک فکری او در پرتو مساحتش نهیم زیرا تفکر او پیش از حکمت‌پیشی و فلسفه‌دلیلیه حال و مقامی دارد که با تنزیه نفس و گذشت از خودبینی‌های و سوز کتیب‌ها باید ملازم باشد.

اینکه در هر عصری - خواه عصر خلدیاری و خواه عصر بشرمداری - نسلی بدون سوز کتیب‌ها چگونه ممکن است توضیح‌ناپذیر است. من محضی که در پدیدار شدنش بی‌هکل نخستین مرتبه آگاهی است. در آیینی که در هستی شناسی هایدگر نورگام عالم است. آگوی استعلائی هوسرل غیر سامو غیر لوپنس و اراده قدرت نه‌چیز، چمکنی پشتوانه تحلیلی و توصیفی محکمی دارند و هیچ‌یک از تجربه من بی‌من دم نمی‌زنند. افزون بر این، گریز از سوزمداری و مبدلیت سوز قائم به خود - مثلاً به نزد فرید آمدن و حتی هایدگر - مقصدی را فرودیده دارد که درست بر خلاف جهت گیری فرید است.

لوپنس و آدر توهریک به نحوی در طلب گریز از سوز مداری هستند که امر حالیه همان را با نوعی صنف و خشونت پروکروستی با خود تخت می‌کند. قلمرو این امر ناپه‌مان، هرگز از سلطنتی که بر فرق عالم و آدم حکم می‌راند - هر دو نمی‌آورد. گریز از مبدلیت سوز، چو از سلطنتی بر فراز سوزها را صادر نمی‌کند. حتی هایدگر که تفصیر سیاسی‌اش در جهت گیری بعضی از مفسران فلسفه‌شناسی نقشی تعیین کننده داشته است. می‌کوشد ما را قانع کند که رهگشای راه جهانی‌اند. آن از سلطنت‌گروزی و خطر انهدام زمین است. فرید در گزاره‌های مجمل خود راسه با برهان و استدلال تفصیلی می‌داند نه با توصیف و فراموش پدیدارشناسانه و نه به هیچ طریق دیگری البته در تدریس فلسفه‌های فلاسفه دیگر، فرید چنین نبود اما تا آنجا که به تفکر خودش مربوط می‌شد گویی خود را مسئول تفصیل آنها نمی‌دانست.

مجموعه‌هایی که سخنرانی‌های او را به‌ویژه پس از اتم لاپ گرد آورده‌اند، به سطحیات مانده‌ترند تا بیان فلسفی حسی در حد سیستم‌سازی‌ترین فلاسفه چیزی نیست که از تیغ امانت او در امان مانده باشند. برتاب دشنام و ناسزا به ولستگان شاه معدوم در زمانی که پیرانان نیز شاه را امانت می‌کنند، به شجاعت دن‌کشوت و جنون شامیر مانده‌تر است تا غیرت و حرمت نسبت به مبارزانی که قبل از انقلاب «عیال‌زهی» نامیده می‌شدند. در عین این دگرگونی احوال، فرید هرگز

اجمال بدور تفصیل

تفصیلی برین شرحی و جزوه اندیشه‌ها فرید

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

افلاطون قبلیش می‌کنده این پرسش را بر می‌انگیزد که تکند این خطا بر کسوی خود تفکر نسبت به مرجع تقدیرش باشد که آن را با ناپلئون، هیتلر یا استالین شبیه می‌کند. خیر مشن به آنچه در فایده دوری است البته نمی‌تواند این دور بینی به هر دو دست را هم درگیر خود نموده باشد تا به تعبیر هیتلر، شیطان را اخذ بیند (۲۳)

ناگهان و بی‌مقدمه با یک حرکت جهشی به همان گونه مر حله خود را گامی حذف شود که در انقلاب اکتبر روسیه مر حله تولید صنعتی حذف شد. فعلا در مقام گزارشی تحلیلی به درستی یا نادرستی کلیت جهان فرید کاری نداریم مسئله بر سر نوعی دگرگونی در موضع است که با یکی از پایه‌های ترین و مکررترین مولفه‌های جهان فرید تناقضی توجیه‌ناپذیر در نظر این توجیه آخر از زمان پورانه که فرید با



نوشتن شرافت فکر استه زیر افکار دیگر می‌تهد فرید با پر هیز از نوشتن مجال داد تا اخلاقیش با او همان کنند که او با فلاسفه بزرگ کرده بود

آن مزاج انشیری خود به ظهور منجی در تبسوع معتقد می‌شود. مضحکتر از آن است که بگوید به بررسی دلشته باشد فرید البته ملحد نبود و حتی بنا به اقوال و افکارش در دین داشت و با خود حتی به مسیحیت هم گری که خود به ظهور خدا در پس فرادی تاریخ تعبیرش می‌کرد معتقد بود اما نه از طریق مبارزه سیاسی در عصر حاضر و نه به هیچ وجه به صورت اعتقاد سوسی که اسلام را از آغاز دینی اجتماعی، مبنی و سیاسی می‌داند که بر آن بر حق‌الناسی عدالت اجتماعی و حتی نوعی مردسالاری و رعایت حقوق نسلی لرح نهاده شده است. شمعان منتظر منجی می‌نشد که با ظهور خود بپدیدان خردنگاران و روشنفکران و حوالداران هموکراسی و حقوق‌انسان یا

متون، انسون کنند و هوش ریاپند و فرید بر این امر واقف بود. وضع معادل‌های اکثر ادبی و بی‌سابقه برای ولزهای فلاسفه از شم کم‌نظیر او هم در فلسفه و هم در اتیمولوژی نشان داشت. برخی از معادل‌هایی که امروزه جلا انداخته از میراث‌های ارزشمند آن مر حله پس آنها تفسیر دوگانه فرید نوعی فریبکاری عالمه و به قول خودش زیون‌فدیه‌شکوه بود: خبت خوئی، افتقاد و از حد خود خارج می‌کند. به با بنده مر یافت شخصی می‌توان این فر شیبه را بعد خواندن این دوگنگی بیشتر از آن چلی بر می‌آید که حکمی در آن افتاده چه سر بر آسمان بر زمین و می‌رسد آن نسلی که بتواند از دیدی خداگسی، نفس و آفاق و زمین و زمان را از قسرا فرو نگرد. با طرح منظر فکری توسط نیچه به شرافت در دروغی صدها هزار ساله منهدم می‌شود. منظر فکری (Perspektivismus) نیچه پیش از هگلسم ولرونه مژگس. بندهای سخت و استوار را جدید می‌کند و به هوای فرستنده چنین است که نام نیچه این حکم را که آدمی در اسارت دیدگان است. آیه منزل کرده باشد نقد کنت نیز گویای محدودیت فهم آدمی است. این حکم نه آیه منزل که گویای واقعیتی مسلم است هم از این رو، هایدگر که فلسفه دلی

پوری‌ها و پوزیتیویست‌ها و علاقه‌مندان به شعر شاملو و تیمار خلاصه هر کس را که مانند فرید نمی‌اندیشد از دم تیغ نگزاشده او می‌آید تا در جهان عدالت برقرار کند و داد دل مستعدان کلان و مخصوصاً این عدالتی‌های ناپیدا را و ستاند. مقصود فقط آن است که هو گنگی مواضع فریده رشته و جدت بخش مجموعه فلکی اندیشه او را به هم می‌ریزد هم از این رو، توضیح متوالی را بر نمی‌نهد او پیش از انقلابه تفسیری دیگر از این مجموعه بیرون می‌کشد و حتی نیچه و هایدگر را به نوعی دیگر در این مجموعه می‌چید. بنابه تفسیر او از هایدگر، در عصر غیاب خلد دیانت همان فقر حجاب خلعت که او می‌بسم اما در تفسیر نیچه فرید قبل از انقلاب بر مرگ خدا تاکید می‌کرد. تضاد می‌بود که قطعه معروف «دیوکه سرده» از کتاب سوم «فانش شدنامه» نیچه از نوکر متونی بود که فرید خود یا عنوانی چون «مرد خیر مسر» یا «مرد شور به مسر» آن را در کتابی ترجمه می‌کرد. مضمون این قطعه «هر گ خدا است بعد از انقلاب نیچه این گونه تفسیر می‌شود: اصلا زرتشت نیچه امام منتظر است» (۲۴)

این فتوی فرید بر اساسی تفسیری است که هایدگر از بر آسمان می‌کند زرتشت آموزگار بازگشت جلودانه همان آبرسان است زرتشت خود آبرسان نیست بل رهگشای اوست. اگر زرتشت امام منتظر باشد پس لابد فرسان خود خلع شده آبرسان از کین و بیزاری از زمان و آنچه بودم گفته نه است این فراگناری بر خلاف نظر فریده رفتن به زمان باقی و «زمان بقیلمه» نیست بل برعکس، شامخانه پذیراشدن زمان گذران، ضرورت و شدن است بازگشت چو در زمان نوید نکر امر گذشت‌های را می‌دهد که با خواست در ستیز است چرا که خواست رو به آینده دارد. این رانیز بی‌ترنگ باید افزود که نیچه مرگ خدا را اعلام می‌کند. بازگشت خدا و منجی متوکل به خدا در فکر نیچه به هیچ وجه کنجاندنی نیست. مشکل بزرگان گفت که فرید نیچه با هایدگر را تفهیمیده پادخه‌همیده است. شم فرید در شناخت مغز فلسفه‌ها نیز بود این گونه تفسیر هایدگر متون مربوط نیستند، هم از این رو بری نا آشناپان با

چیر هست است وقتی می‌خواهد رویاروی انسان با عدم یا وجودی فراگیر شده را توصیف کند از حلی بنیادین سخن می‌گوید که بر انسان می‌رود وقتی که فسلن خود را در احاطه یک کل می‌یابد. وضعیتش که آدمی در این حال دارد نه یافت معجزه‌انسانی چشم جهان بین بل یافت حال خویش به گاه «در ایستادگی» (Instandigkeit) در احاطه نفسگیر این کل است. ترجمه ولز Angst به «ترس آگاهی» که پانگاره به پانماندن فرید است می‌رسد که تفسیرهای دوگانه و کلان‌تفسیر شیعی او از هایدگر و نیچه از بنده می‌شود او خود نیز به صراحت می‌گفت که هایدگر نهایت و غایت تفکرش نبود. در اینجا مراد آن است که فیلسوفان بزرگی چون کانت نیچه هایدگر، پلانیسم و کی‌یرگور، هر چند ممکن است کل بگر با بنیان‌اندیش نمایند شوند مشی ولت و محدودیت منظر نظر آدمی را یکسر به طاق نسیان تکوین‌مند منظر فکری که از این مایه‌های فکری نیچه است و از اقتضای تفسیر فرید نیچه چنان جای تامل‌دانه‌ای است که نیچه از رهگذر آن پرسه در روش‌ها و انگیزش‌های آن گونه مطابق تگری‌های دلانا افلاطونی بر می‌دارد که طابع معرفت بر ساحتی مغایر از زمین و زمان و محیط‌یر عالم و آدم دارند. فرید کسی نبود که این را خلع شاهد این معنا این بیان موجز او درباره روح فلد. غف کانت بوده «فلاسه‌نه تا کتون محیط و محیط را خلط کر مدهند. نقد کانت چندین مستور و دورن‌ساز بوده است که پس از او دیگر هیچ فیلسوفی که هم‌چون فرید بیندیشد در غرب پیدا نشده است. هیچ فیل سوفی حتی هایدگر با تاریخ هستی‌اش صحته را چنان گوش به فرمان خود ندیده است که طابع امر حقیقی را یادک پکشد که هر گونه رشته پیوند آن با امور انضمامی و نزدیکه یکسر به پاره شده و سپس موثک‌اسد به لوح فلک پرواز کرده و در همان جامنزل گزیده باشد. فرید خود نیز به زبان خود تصریح می‌کرد که حق محیط بر همه سوزمده تنها به نیروی حیاتی پرده از چهره می‌افتد. حکمت استنباطی معرفتی است صرفاً ملزم به وحی و کشف مسحات جلال با گذشت از وجود عینی و ذهنی و رفتن به قرب فرایض

فرید با نقش گسترده خود می‌توانست هگل را با طرح ذوالعین و ذوالفضل بودن یا آ تقسم وجود (به شرط شیعی) لایه شرط با مطلق و به شرط (لا تدرسی کند اینک پیش از ورود به حکمت افلاطون او بحث کلیات و کلی طبیعی را پیش می‌کند اینک آرای ملازم با خود آگاهی را در هسیر چلی روان» با تبصیری از حافظ به خلاصی از کندن از فلسف تجلار توضیح می‌کند و شمار کثیری از این تعبیر هایدگر، به حق از ذوق و نقشی بی‌بیل نشان دارند، لیکن این نقش حق این پرسش را سلط می‌کند که چه چیزی خطا ناپذیری آن رصد گاهی را تضمین می‌کند که تنها با چشم خدا و بیابان او چگونه تاریخ و کثبات را می‌توان دید نه با چشم بشر! تاریخ مالا مال از خون‌های به عبت ریخته شده و سپاه انسان‌هایی است که خود را سخنگوی خدا جا زدند. آن هم خلیایی که نه در پیروز و پس فردا بل الان عالم به مافی‌الصور انسان‌هایی است که در کشاکش مصایب این روز گزیر، در پنجه نظامها و نظم‌های منطه دست و پا می‌زنند و فریادش می‌طلبند. تفکر فرید از دردم می‌زند اما حسیستی به آن کس ندارد که هم اینک هر آب ندارد می‌سپارد جلن. این حسیستی از نگاه فرید به همان حرف‌های گیلی‌های تعلق دارد که لفظ آن در زمینه ستیزه با بنیام به غلط در آرای Holzwegc است. مار تین هایدگر در یکی از برنامه‌های تلویزیونی در آمدی به حکمت معنوی» به ذهن فرید می‌آید تفکری که از دردی اینچایی و اکتونی آغاز شده باشد لاچرم در چاه دروغ به خود می‌افتد و اگر خود را خیل در عمل سیاسی کند در دام دروغ به دیگران این تفکر تنها با چرخ گوشت خول آسانی می‌تواند جلوه عمل سیاسی بیوشد که خودش نیز همراه یا دشمنان‌ش در گام آن بلیدم و خرد می‌شود. آیدنولوژی و عمل فاقد خود آگاهی - که این تفکر نام راه خودش می‌شود غولی که از محس این تفکر از راه می‌شود هیچ کس را بدل آگاه نمی‌کند اما چه بسا کین و لفته بر فکری در تفکر فرید بنیام بن مایه‌های لایفک خود تا وقتی با خود صادق بود که ولزهای آیدنولوژی، تهده و عمل سیاسی، ولایت با کسر (Domination)، هداکری» و اکتون زدگی را به خود راه نمی‌داند این تفکر می‌گفت بدون خود آگاهی که اساس نظری است و بدون فراگذر از سوز و آرزو و خود چلادی و بنیان‌اندیشی به صف ظهور بطون و قرب فرایض که اساس در احوال و مقدمات رخ می‌دهد - هر جنبشی اعم از چپ و راسته دینی و ضد دینی منهدم در حواله مستوری حق و حقیقت است. هتلاسم به جای رسیده که دیگر تفکر برای خودشان منهدم هستند هر تعهدی می‌خواهد باشد چون وضع عملی گرفتن، نحوه تلقی عملی طنشتن، به بر اکسوس مساحت دنان، اینچاد دیگر مسئله تفکر مطرح نیست. ولی چه باید کرد وقتی که ما این طور انترام پیدا کردیم دیگر می‌توانیم یک اسب یک فعل، یک حرف از فلاسفه فریایم. هگل باشد لافلاطون باشد لاسلو باشد، مار کس نظری فیلسوف باشد ده هایدگر باشد هیچ کلام برای اینکه ما فلاح را به مسئله مایسم و واقعیت عملی (۲۵) این بنسار که بیان چنین جملاتی بسلا با نیت حفظ قدرت شاهنشاهی - یعنی مثال اغلی مظالم - بوده است به نظر منصفانه نمی‌رسد تفکر فرید در دست با نادره به هیچ موضع عملی ای ندارد خود آگاهی صرفاً تفکر فلسفی و دل آگاهی صرفاً مسیر احوال است. غایتی که این تفکر می‌جوید هر چند حقیقی دینی است لیکن این حقیقت نیز نه با نیت که

